

که گفت بعد از نقل بر بزرگوار خود و حرمان بر در خیمه بسیار بود و بر او نوشت که در میان خاک  
و خون میبیدیم و بر احوال خود متفکر بودیم که آیا ما را نیز خواهد گشت یا اینها خواهند گشت که نگاه سوار بر سینه  
بزرگ بر پشت نشان میزد و هر چه داشتند عادت میکردند و در آن یکدیگر جفتند و فریاد میدادند و در آن  
میکردند و میگفتند آیا ما را در زندان نیست میان این که کرده کار را در دستهای ما نشانده انجمن از خود  
و عمارت خود را میگویند که این است بنامه نگاه نظر آن که بر من افتاد که چون دیدم که میان  
برگشته اند بر او در آن مقام که من مرادید و گویند که مرا بر او داشت و منم از سرگشته که در آن  
بگذشت دستم و خیمهها شد چون بهوش آمدم دیدم که تمام بر سر من نشسته است و میگفت  
از روی دید بر خیز و برویم به پیشم که بر سر دختران و بر او بر تو چه اند که تمام از غم خسته و در آن  
از روی دید خیز و برویم چون بچشم دیدم تمام ساریه عادت که همه بزرگواران را در آن  
از سواران که بر او افتاد بر احوال ما میگفتند که از آن خواب بر آورده اند که میگردند در دست سوار  
جیمه نگاه مرضی بر او را نشد که هر چه چشم نا بینا شده بود و امراض و عمل دیگر و بر او گرفته  
چنانچه دست با او را مانده بود و پدرش در خارج لبنان بود و بر او اجبه تبدیل مکان و تغییر  
بنا شده بود و ما بجز که در آنجا بعضی از آنها را در آنجا دیدم که در آن دختران بسیار بودند

لا اله الا الله

و پدرش را هم بنیال و بود او و انواع سخنان تسک دادند و بر او نوشت که در آن وقت متوجه شده بودم  
شما در آن باغ گذشتند قصه تمام بر من فصل نیافت شب در شهر ماند و دخترها در باغ  
گذرانیدند عاقبت از دست او از غم نشینند که در آنجا میمانید دخترها را بسیار خود را آن بود  
چون نامه فرغ نشینند در عجب رول او دیدند که بجانب او میل کرد و خود را با او فرغ بنامه  
دوست را بنامد و بر او که در قفا قطره آب گرم در چشم او ریختند و چنانچه در آن دیدار  
غریب دیگر که قطرات خون از پرتاب او میچکید قطره در دست او چکید دست او را بر آن  
دست فرادست قطره در دست او چکید در چشم او دیدار چشم نیز در چشم قطره دیگر را مانده  
روان شد دخترش در دست او و چشم بر خال او و کرم باغ طرف میکرد و بر طرف میکشید  
باز آمدند دیگر که در باغ میکرد در خوابش بر سرش نشاند دخترش بر سرش که فرانت از آن  
نویسند و من در این باغ دختر را نشستم تا بینا و اعرج او گجاشد دختر پیش اند که با آتیا آفا  
بیتک ای بر اینم آن دختر طول ببیند که تو بر او را در شهرش شد و چون بهوش باز آمد  
از کیفیت قصه در خواست همه دختر تمام حکایت باز گفت و در هر چه از آن وقت آورد

الله

الله

Copyright © King Saud University